

# بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

خانم همکار روحی

برنامه تاریخ شفاهی  
\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : خانم هما روحی

مصاحبه کننده : خانم مهناز افخمی

واشنگتن ، ۲۷ آوریل ۱۹۹۰

درباب چگونگی پدیدار شدن احساسات انقلابی در ایران ، خاطراتی  
از چگونگی وقوع انقلاب ، فعالیت‌های ادارات دولتی در طی  
حکومت بازرگان ، جو سیاسی و اجتماعی ایران در چند ماه اول  
انقلاب ، تغییرات در شرائط اجتماعی زنان پس از انقلاب .

۴ - ۱

خاطراتی از دولت بختیار ، بیان فعالیت‌های انقلابیون در طی  
چند ماه اول انقلاب ، چگونگی پاکسازی شدن ، دستگیری و بازجوئی  
از مصاحبه شونده ، تغییرات در رفتار اجتماعی زنان .

۱۳ - ۵

سؤال : خوب حالا شروع کنیم. ما چنان از روزهای اولی که احساس کردید که فضای ایران دارد عوض می شود، یک اتفاقاتی دارد میافتد از شعار سیاسی کی بود سال ۱۹۷۸ بود یا زودتر .

خاتم: ما روحی : سال ۱۹۷۸ بود که تازه شروع شده بود به تظاهرات و روز پروژ این تظاهرات بزرگتر می شد و تعداد آدمهایی که دخیال این کار بودند زیاد می شد. ما احساس کردیم که تغییراتی دارد پیش میآید ولی از آنجائی که دولت خیلی آواض میداد و خیلی سعی می کرد که مردم را راضی نگهدارد، کارمندان دولت را راضی کند و با یک مقداری از شرایطی که انقلابیون داشتند موافقت کرده بود هیچوقت نمی توانستم باور کنم که این تا به آنجا پیش برود که رژیم بکلی از بین برود. توی ایران من حتی آدم خوش باوری بودم که وقتی توی محل کارم ششسته بودم و چهار گوشه محل کار من که وزارتخانه بود شعار می دادند و " مرگ پر شاه " می گفتند و خیلی دیگر شزدیک شده بود همه چیز، باز هم باور نمی کردم که رژیم نتواند جلوی این انقلاب را بگیرد، بیک ترتیبی . حتی یک روزی پیش آمد توی وزارتخانه ای که من کار می کردم که همه وزیر و بقیه معاونین همه رفته بودند.

سؤال : این کی بود؟

خاتم: ما روحی : این درست بهمن ۱۳۵۷ بود.

سؤال : این دیگر خیلی اواخر بود.

خاتم: ما روحی : بله. خیلی اواخر بود. آشوقت ما توانسته بودیم وزارتخانه خودمان را یک مقداری از جهت رابطه خوبی که با کارمندان داشتیم و کارهایی که برایشان شده بود که جاهای دیگر شده بود از اعتصاب دور نگه داریم و این وزارتخانه آخرین جا می بود که اعتصاب کردند ولی از وزارتخانه های دیگر می آمدند و اینها را تشویق می کردند که اعتصاب نکنند و یکروز که توی سالن کنفرانس همه جمع شده بودند و نیروی گارد هم آمده بود و آنها خیلی حساسیت شان داشتند به این شعار " مرگ پر شاه " و وقتی اینها توی سالن شروع کردند " مرگ پر شاه " گفتن ، گارد سلطنتی ریختند و می خواستند که آنها را به گلوله بزنند. من چون مسئول آن وزارتخانه بودم رفتم جلوی درب سالن کنفرانس و دستهایم را باز کردم به ایشان گفتم ، من چون مسئول اینجا هستم شما اگر بخواهید کسی را بکشید باید اول مرا بکشید و ششید ! بالاخره با این شرط با من موافقت کردند که اینها متوقف کنند این شعار شد شاه دادن را، و من رفتم از ایشان خواهش کردم که خوب اعتراضی دارید " الله اکبر " بگوئید یا نمی دانم هرچه دیگر می خواهید بگوئید ولی " مرگ پر شاه " نگوئید، برای اینکه جان خودتان در خطر هست . البته آشوقت قبول کردند، دیدند خطر جدی است و فردای آنروز برای اولین دفعه من دیدم این گروه انقلابیون یک نماینده فرستادند پیش من و تشکر کردند از این کاری که من کردم، و توانستم چنان یک عده شان را شجات بدم . ولی بعد از آن وقتی که انقلاب پا گرفت و آمدند اولین کاری که کردند این بود که توی اطاق محل کارم ریختند و یک صندوق سموز که آنجا داشتم. تمام بودجه محرمانه وزارتخانه که دست من بود توی آن صندوق بود حمله کردند و آن صندوق را با چکش و چینه های دیگر خرد کردند ولی نتوانستند درش را باز کنند.

سؤال : خودتان آچا بودید؟

خانم مہاروحی : ہا ، وقتی کہ ما شہودیم ریختند ایٹھا و وزارتخانہ را اشغال کردند . اولین چائی کہ رفتند اطلاق من ہوا چون فکر ہی کردند کہ آچا پول ہم توپیش ہست . بعد کہ آقای بازارگان شد نخست وزیر گفتند کہ مسئولین امور باید بیایند سر کارشان ، اگر نیایند خیلی پریشان گران تمام ہی شود ، باید بیایند و تحویل بدہند از ایندور چیزھا . مہم آدم سادہای ہودم و ہمیشہ سعی ہی کردم کہ قانونی و رسمی کار پکنم . ہا وزارتخانہ تماس گرفتیم و خواستیم کہ ہر روز آچا . روز اول نوی ہمہ وزارتخانہ ہا یک ہرنامہ پیادہ کردہ ہودند کہ این اثفادیون ہمہ جمع ہی شدند و اولین کاری کہ ہی کردند این ہوا کہ مسئولین قبلی را راہ نمی دادند نوی وزارتخانہ . من کہ رفتیم عمداً "گفتند کہ راہ نمی دہیم . راہ ددادند مرا ہ وزارتخانہ من آمدم ...

سؤال : تو ہا ہمان راٹندہ خودت ؟

خانم مہاروحی : ہا ، راٹندہ دیگر ہی در کار نہود ، ماشیہا ہمہ را گرفتہ ہودند چون ہنرین شہود آن وقت . آن وقت یکدائہ از این ژیان های خیلی قراہہ در اختیار یکی از معارین ہوا کہ من ہا او ہا ہمدیگر آمدیم ہ وزارتخانہ . ولی وقتی ما را از وزارتخانہ اداٹند بیرون آن ماشین را از ما آمدند و پس گرفتند ، و ما را فرستادند ہ کمیٹہای کہ نوی کاخ گلستان تشکیل شدہ ہوا .

سؤال : احساس شما چہ ہوا نوی این وقت ؟

خانم مہاروحی : من احساس می کردم ، الیٹہ ہدا "فہمیدم کہ شاید احساس غدلی ہودہ ، کہ چون من آدم فاسدی نہودم و چون کار خلافی شکرہ ہودم ، کار غیر قانونی شکرہ ہودم ، پیش خودم انتظار داشتم کہ ہا من خیلی بد رفتاری شہود . چون ہمیشہ این چیز را می گفتند کہ ( مخصوصاً " آقای بازارگان گفتہ ہوا ) ہرگردید سر کارشان و فرسید . ہدا "دیگر ہا آن وزیر ہی کہ تازہ وزیر شدہ ہوا تلفن کردم و گفتیم آقا این ہودچہ محرمانہ وزارتخانہ دست من است ، می خواہم این را ہا شما تحویل بدہم و از شما رسید بگیرم ، ہدا او یکشہر را معرفی کرد کہ معاون اداری و پارلمانی شدہ ہوا و من ہک روز رفتیم وزارتخانہ ولی شواہتیم صندوق را باز کشم . بعد من ہک وکالت دادم ہا او کہ شما از طرف من حق دارید کہ این صندوق را باز کنید و محتویاتش را تحویل بدہید . آمدند باز کردند وقتی کہ دیدند اینقدر نظم و ترتیب نوی این کار ہست . درحالیکہ اصلاً "ہیچ وزیری مؤلف شہود کہ ہودچہ محرمانہاش را ہا کسی گزارش پکند کہ چہ خرچی می کند من دیدم بیشتر این پول ہمہاش رفتہ ہا طلبقات خیلی کم بضاعت وزارتخانہ تقسیم شدہ و ہمہاش خیلی خوب خواہد شد ، ہمہ رسید دارد ، ہمہ شمارہ دارد ، ہمہ امضاء دارد ، ہمہ اجازہ دارد ، کہ صورتجلسہ کردند و گرفتند . ہدا "ہلافاصلہ دستور دادند کہ صورت تمام معاونین را ہا سپاہ پاسداران گزارش دہند . صورتشان را گرفتند و گفتند کہ ایٹھا را ممنوعالخروج کنید تا ہکارشان رسیدگی ہشود . دیگر از اولین قدم ما ممنوعالخروج شدیم ، بعد ہم ہاٹ مرکزی کمیٹہ پاکسازی دست کردند کہ مرا محاکمہ کردند در آن کمیٹہ پاکسازی حقوق بازنشستگی مرا قطع کردند .

سؤال : شما از بانک مرکزی حقوق می گرفتید؟

خانم هما روحی : بله. چون اصلاً "مأمور بانک مرکزی بودم در وزارتخانه و نوع اتهاماتی که وارد کردند اتهامات منجره‌ای بود، یعنی درحقیقت همه آن چیزهایی که من پوش افتنخار می کردم و فکر می کردم که خیلی خوب بود که من این کارها را کردم آنها همه شد چیز اتهامات ما و شد جرم .

سؤال : بعد فضای شهر آشوبت بیشتر شما چه چوری می‌آمد؟ چه چوری بود ؟

خانم هما روحی : در اول انقلاب آنقدر بد نبود یعنی خیلی سعی نمی کردند که همه چیز را به آدم تحمیل بکنند، یعنی برنامه‌شان واقعا" خیلی به آرامی پیش رفت . از اول مثلاً" شکفتند همه زنها باید چادر سرشان بکنند، اول می گفتند، پوشش شان آزاد است . فقط لباسهای چادری بپوشند. بعد همینطور بتدریج یواش یواش پیش رفتند تا رسیدند به جایی که آدم هم باید مقننه سرش باشد، هم باید چادر سرش باشد، هم باید چوراب و شلوار کلفت و اینها داشته باشد تا توی وزارتخانه‌ها راهش بدهند. ولی از اول اینطوری نبود، ما احساس فشار نمی کردیم. من تا مدت‌ها بعد از انقلاب هم فقط یک روسری رنگی ساده‌ای ، همان چیزها که قبلاً" هم داشتیم، سرم می کردم. ولی بتدریج دیگر چون جلوی همه زنها را که می رفتند به وزارتخانه‌ها کار داشتند به آن ترتیب گرفتند، یواش یواش اول معلمها، بعد کارمندان دولت ، بعد همه اینها را مجبور کردند که چادر سرشان کنند. فضای سیاسی هم اول واقعا" با آن همه شور و اشتیاقی که این انقلاب مردم شروع کرده بودند، و خوب دولت بازرگان هم اول واقعا" این سختگیریهایی خیلی وحشتناک را نداشت ، این بود که اول هیچ چیز نمی داشتیم که چه می خواهد بشود و شاید هم مثلاً" فکر می کردیم خوب اگر اینطوری باشد شاید بد نباشد، آخر ولی بعد که انتخابات شد گفتند باید به نوع حکومت رای بدهید و بعد همه را می ترساندند از اینکه اگر شما در انتخابات شرکت نکنید هیچ حق اجتماعی نخواهید داشت، نمی توانید سفر بروید نمی توانید بچه‌تان را مدرسه بگذارید نمی توانید حتی اگر مُردید مُرده‌تان را به خاک نمی کنند، اینها در نتیجه مردم همه ترسیده بودند، همه رفتند رای دادند .

سؤال : یعنی اینها شایعه بود یا... .

خانم هما روحی : اینها شایعه بود، ولی شایعه‌های داستانه‌ای بود، یعنی مخصوصاً" اشاعه می شد . من عملاً" شنیدم کسی را بخاطر اینکه مهر انتخابات توی شناسنامه‌اش نبود تنبیهی کرده باشند، یا کاری کرده باشند، ولی اینقدر همه ترسیده بودند که خوب این کارها را می کردند، همه را چیز می کردند، ولی بتدریج همینطور این حرفها تنگتر تنگتر شد. اول خوب زنها همه سر کار بودند، توی ادارات و بلافاصله که پاکسازی ها شروع شد بیشتر از زنها شروع کردند، برای اینکه فکر کردند زنها مناسب نیستند برای آن محیط . بیشترشان زنهاى سطح بالا بودند که تمامشان شغلشان را از دست دادند. فقط يك مقداری زنهاى توی سطح های پائین اداری باقی ماندند و آدم در هرصورت موکول به این بود که خودشان را تطبیق بدهند با وضعیت ، یعنی همان پوششی را بکنند که آنها می خواهند، همان رفتار توی ادارات همه را که حالا از هم جدا کرده بودند. زنها را در اتاقهای جدا گذاشتند مردها را در اتاقهای جدا گذاشتند، عملاً" هیچ زنی در مقامات بالا دیگر باقی نماند.

سؤال : تغییر توی رفتار مردم نسبت به خودت می کردی ؟

خانم همروچی : نسبت به من مردم خیلی مهربان بودند. همیشه چون در گذشته من چهره خیلی باصلاح دشمن داری نبودم در جامعه ایران ، و بعد از انقلاب هم حتی این افرادی را که من را چندین دفعه برای محاکمه بردند ، رفتارشان با من زیاد بد نبود. یعنی اتهامات ، مثلاً " فرض کنید به بیشتر زنهای اتهام پی عفتی یا نمی دادم از این چیزها میزدند، به من اصلاً" این چیزها را نگفتند. حتی اولین دفعه که مرا با چشمهای بسته بردند توی کمیته انقلاب که یک نفر بازپرسی که آمد با من صحبت کرد خودش چشمش را بسته بود، یعنی صورتش را بسته بود که شناخته نشود. من نمی دادم با کی بود مصاحبه را کردم اولین حرفش با من این بود که تحمیلات تو چه هست ، وقتی برایش گفتم که من تصدیقاتم این است ، تجربیاتم این هست و اینها خیلی دیگر مودبانه رفتار می کرد با من. ولی توی جامعه خوب یک عده ای که البته عده شان اول کم بود ولی بتدریج زیادتر شد که خوب آن احترام قبلی را برای من نداشتند، آشنائی بودند که از رژیم در اواخر پرگشته بودند، یک خورده دیرتر متوجه این مسئله شدند، ( نهاد انقلاب ) و حالا البته تقریباً اکثریت خیلی زیادی پیشمانند از آنچه که کردند، ولی چیزی که گمراه کننده بود توی این کار انقلاب این بود که یک عده زیادی روشنگر مثلاً" استاد های دانشگاه، دکترا ، و کلاه اینها همه حمایت می کردند از رژیم انقلاب و اگر بخاطر آنها نبود شاید یک عده زیادی به این راه کشیده نمی شدند برای اینکه اینها جنبه قبول داشتند توی جامعه و وقتی آنها راه افتادند دیگران هم بدنبال آنها راه افتادند .

سؤال : توی این چریکاتی که اتفاق می افتاد با زنهای دیگر که قباد" پاماشان کار کرده بودید اینها تماس داشتید یا کسی بود که وحشت زده باشد یا بترسد عکس العملشان اصولاً" چه بود؟

خانم هماروچی : خیلی هایشان خیلی ترسیده بودند. یعنی من حتی دوستان نزدیکی داشتم که اینها چرات نمی کردند که به من تلفن کنند، چون من خیلی شناخته شده بودم . در مبارزه مربوط به زنان و آنها خیلی پدبانی کار می کردند، حتی در زمان قبل از انقلاب هم اینقدر روی صحنه نبودند، پشت صحنه بودند، ولی آنها خیلی می ترسیدند که با من تماس داشته باشند و حتی تلفن نمی کردند یا به دیدن من نمی آمدند اینها. ولی بعداً" دیگر این ترسها ریخت ، وقتی دیدند خود من آئندتر مسئله بزرگی به آن فرم ندارم که خجالت آور باشد، یا مثلاً" شرم آور باشد که آدم با یک همچین آدمی تماس داشته باشد، دیگر وضع عادی شد. ولی خیلی توی خیابان و کوچه بازار و اینها میسرفتم، مردم مرا می دیدند و خیلی با محبت با من رفتار می کردند.

سؤال : حالا برگردیم به آن چریکات قبل از انقلاب . من یادم است مثلاً" همان خیلی وقت پیش نبود اصلاً" ، ولی می گویند مثل همان حتی ماههای اول آن سال فضا یک جووری عوض شد، یعنی آدم می دید توی چهره ها، توی صداها، توی برداشت ها، این مردم اصلاً" یک حالت دیگری هستند حتماً" بعداً" خیلی بیشتر ایستوری شد. میدانید حتی جووری شده بود که آدم یک ریزه احساس غریبگی می کرد چاشی که آنچه کار کرده بودم مثلاً" .

خانم هماروچی : کاملاً" درست است برای اینکه من نه تنها در محیط کارم، بلکه حتی در محیط خانوادام

هم خیلی ایزوله ( Isolated ) شده بودم ، بخاطر اینکه حتی آدمهایی که باور نمی کردم آن چنان از انقلاب پشتیبانی می کردند و چنان از ما انتقاد می کردند، که اصلاً" سرچیخ می دادند ما را رد کنند. ولی این حالت دیگر این حالا وجود ندارد و این فقط مربوط به قبل از انقلاب بود. برای اینکه آنها واقعا" اشتغال بیک چیز خیلی بهتر و خیلی بزرگتر و خیلی بهتر از زمان شاه را می کشیدند و برایش کار کرده بودند و کار می کردند. بدشال همین آرزو بود که خیلی هایشان کشیده شدند و برگشته بودند از رژیم ، ولی الان دیگر نه اصلاً" آن حالت نیست .

سؤال : این چیزهایی که شروع شد اتفاق پیفتند، مثلاً" من پیام است دفعه اول می دیدم که قیافه دخترها عوض شده، حتی آشنایی که می آمدند توی سازمان زنان یا توی ادارات نحوه لباس پوشیدن شان نحوه حرف زدنشان ، همچنین چیزهایی یادت است ؟

خانم هما روحی : بله، من اینها را که کاملاً" متوجه بودم، ولی اگر یادتان باشد اول انقلاب اصلاً" آشنای حساسیت راجع به لباس زنها نبود. یعنی فقط اگر یکدانه روسری کوچک سرشان می کردند کافی بود، یا لباس آستین بلند می پوشیدند، ولی چیزیکه مرا حیرت زده کرده بود و واقعا" آمادگی برایش نداشتم آن تظاهرات بیک میلیونی بود . واقعا" اینکه می گویند میلیون میلیون بود، یعنی شما فکر کنید که از میدان مشاد" ژاله تا میدان شهید بعرض خیابان بصورت فشرده آدم بود، که دشال این مسئله میرفت و آشوقت ما فهمیدیم که اگر واقعا" قرار است رژیم آینده مخالف داشته باشد کارش تمام است .

سؤال : آشوقت توی کابینه بختیار چه چوری بود فضا هیچوقت توی هیئت وزیران می نشستید؟

خانم هما روحی : من توی کابینه بختیار معاون وزارت صنایع و معادن بودم و اصلاً" کابینه به آن فرم هیچوقت تشکیل نشد که کسی برود بنشینند. تمام مدتی که من معاون عباسقلی بختیار بودم، اصلاً" آن همش در جریان سفر پاریس و بردن پیام امام و برگرداندن جواب و رابطه با چیز بود، و آن اصلاً" نمی آمد برای اینکه اعتماد بنشین بود و ما خیلی در مضیقه بودیم. هیچکس نمی توانست بیک جا برسد، چون اصلاً" بنشین نداشتم. که بتوانیم خودمان را بیک جایی برسانیم و به ما بیک سهمیه خیلی کوچک بنشین داده بودند که فقط اینقدر میشد گاهی بنشین خودمان را برسانیم. نه اصلاً" من نشناختم، یعنی واقعا" توی آن مدت کوتاه کابینه بختیار هیچ فعالیتی نشد غیر از همان کار سیاسی که خودشان کردند بعداً" هم واقعا" شکست خوردند.

سؤال : این عده که می دیدید راه میروند توی تظاهرات احساس شخصی خودت چه بود یعنی چه فکر می کردی و وضع خودت را چه چوری حس می کردی ؟

خانم هما روحی : من آن چیزی که خیلی شگراشم می کرد در رابطه با خودم نبود، چون می داشم همناطور که اول بهت گفتم ، نمی داشم بچه دلیل من اینقدر از خودم خاطرجمع بودم ، یعنی فکر می کردم که برای من اتفاق مهمی نخواهد افتاد. چون من خلافی نکردم ، ولی اصلاً" از اینکه رژیم آینده مخالف ایجاد شده بود برایش ، آن بود که مرا حیرت زده می کرد. و باوجود داشتن آنهمه امکانات آشنای که به اینها می



رسیدم باز اینها اینقدر ناراضی بودند که يك همچین تظاهراتی يك همچین چیزی بکنند.

سؤال : ولی احساس اینکه اینها را با خودت مربوط نمی دیدی پس یعنی ...

خانم هما روحی : و تا وقتی که عملاً درگیر شدم و تا وقتی مرا شناساندند پای محاکمه و سؤال و جواب کردند، نمی دانستم که اینها با من چه کار خواهند کرد.

سؤال : حتی بعنوان مثلاً دبیر کل سازمان زنان هم حس نمی کردید واقعا اینها صحبت اسلام ...

خانم هما روحی : فکر نمی کردم اینقدر مهم باشد . ولی بعداً فهمیدم که بزرگترین مشکل من در رابطه با کار سازمان زنان بوده، چونکه آن خیلی اتهام شدید من بود. چون بقیه معاونین مرد هیچکدامشان مشکل مرا نداشتند، حداکثرشان این بود که ممنوع الخروج شدند و بعد رفتند يك مقداری سؤال و جواب از ایشان کردند و آزادشان کردند همه را. ولی در مورد من اینها سازمان زنان را چنان نقطه عطفی در کار من دیدند که حتی آخرین دفعه که دیگر محکومیت آخر را به من رأی دادند که من هرچه حقوق از تاریخ دبیرکل سازمان زنان شدنم گرفته بودم در آن دوران اینها همه نامشروع بود. حرفشان هم این بود که سازمان زنان ترویج بی حجابی میکنند ترویج بی عفتی میکنند، دشمنان حقوق زنان و تساوی حقوق زن هستند که اینها همه اش از نظر آنها درست درنیامد.

سؤال : این وقتی که چیز شد با اصطلاح آشروزی که انقلاب به شمر رسید لایحه فاعدا" بعد دیر بود تاریخش ۶۱ بهمن آشروز یادت است .

خانم هما روحی : آشروز یادم است، ولی من رفته بودم از تهران بیرون . رفته بودم مادران . برای اینکه خیلی ترسیده بودم، برای اینکه می ریختند، مثلاً آدم ممکن بود از خانه اش پرود بیرون همانطور جلوی در خانه اش بکشند، هیچ حساب و کتابی نبود آشروها. چون يك عده ای بهمین ترتیب کشته شدند من خانواده ام خیلی وحشت زده شد، ما را بردند، من آنجا از تلویزیون و رادیو شنیدم و منتظرش بودیم که شلوغ شود هر لحظه، ولی اینقدر شتاب گرفت آخرش که دیگر به این سرعت دیگر ما فکر نمی کردیم اول داشت همین چور یواش یواش پیش میآمد، ناگهان که آشروزهای آخر شتاب این انقلاب بقدری سریع شد که باور نکردنی بود.

سؤال : چه حس می کردید؟

خانم هما روحی : خوب من فکر می کردم که ما تمام شدیم دیگر. دوره ما گذشت و تمام شد و همیشه با خودم می گفتم من مثل يك اسیر جنگی هستم، وقتی که يك کشور دیگر میآید، يك حکومت دیگر میآید و غالب میشود. خوب با يك کسی که اسیر جنگ است هر رفتاری که می خواهند بکنند می توانند و حق دارند بکنند. شاید بجای آنها هر حکومت دیگر هم بیاید اولین هدفش اینست که سران آن حکومت قبلی را یا بکشند یا از بین ببرد، یا مجازات بکند و اینها. رفتار آنها هم طبیعی بود و آنها هم واقعا" نمی

خواستند که آدمی از آن رژیم باقی بماند و ما وحشتزده بودیم. هر روز می شناسیم که امروز این را گفتند، فردا آنرا گفتند، پس فردا آنرا گفتند، دادگاه انقلاب این کار را کرد، آن کار را کرد. روزهای خیلی وحشتناکی بود که ما می دیدیم، که تمام افرادی که می شناسیم یکی بعد از دیگری دارند از دست میروند. البته بعضی ها خوب به حق بود، آدمهای مسؤلی بودند در رژیم گذشته، ولی بعضی ها بنحیث فقط تصادفی گیر افتادند یا اشتباه اسمی داشتند از میان می رفتند، یا نمی دادم اصلاً" واقعا" پوزیشنشان، مقامشان، اینقدر مهم نبود که برایش کشته بشوند، ولی چون انقلاب داغ شده بود خیلی و به این ترتیب می آپش می دادند، من فکر می کردم خوب يك عده هم این وسط بنحیث کشته شدند.

سؤال : آشوقت دفعه اولی که آمدند کی آمدند سراغ خودت ؟

خانم هما روحی : به سراغ من فروردین ۱۳۵۸ آمدند یعنی دو سه ماه بعد از انقلاب . آمدند چشم را بستند و بردند.

سؤال : کی آمد چه چوری بود؟

خانم هما روحی : من يك دفتر کار درست کرده بودم برای خودم. چون پاکسازی شدم از دولت و حقوق پانزدهمستگی نداشتم، شروع کردم پلافاصله به کار کردن. رفته بودم خانه مان، شوهرم خاشه بود و شوهرم آدم راستگو و صاف و ساده ای است که دیگر نمی خواست هیچ موضوع را خیلی پیچیده تر بکند، بهشان گفت محل کارش هست الان . بعد ریختند خاشه را گفتند تمام جاها را، دفتر تلفن را، کتابها را زیر و رو کردند. همه را، يك چند تا دفتر تلفن بردند، يك مقدار عکس بردند، بعد همراه شوهر من آمدند دفتر کارم. بعد او به من گفت که کسی با تو کار دارد، گفتیم کی یا پاسداران هستند ؟ گفت بله . بعد ازشان پرسیدم که شما حکمی دارید برای بازداشت من، گفتند بله و به من نشان دادند حکم را. ظاهراً آژورها پاسداران همه شان يك مقداری از این احکام سفید داشتند و هرکدام از این چیزها را پیدا می کردند یا مسؤلین رژیم گذشته را، اسمش را همانجا رویش می نوشتند. گفت فقط چند تا سؤال از شما داریم گفتیم بسیار خوب من در خدمتتان هستم ولی تا رقتم توی ماشین دیدم که دو نفرشان مسلح هستند .

سؤال : آن کسی که آمده بود تو آتهم مسلح بود؟

خانم هما روحی : بله آتهم مسلح بود منتهی پیدا نبود زیر کتفش بود.

سؤال : لباسشان چه بود.

خانم هما روحی : لباس پاسداری داشتند.

سؤال : یعنی هنوز هیچ نبود لباس پاسداری بوشیفورم داشتند.

خانم هما روحی : چرا داشتند پیوسته‌ورم داشتند، بعداً " رفتم چشمهای مرا بستند.

سؤال : رفتارشان چطور بود؟

خانم هما روحی : زیاد خشن نبود. فقط چشمهای مرا بستند و سوار يك ماشين پيكان کردند. خیلی گردانند من که اصلاً چشم بسته بود نمی دانستم کجا می پرند بعد بالاخره بيك جایی منجر شد. توی اطاق بزرگی بود که عده زیادی هم نشسته بودند همه چشمهایشان بسته بود رو به دیوار بعد یکدفعه به من گفتند که حالا ببائید شما تو. همسطور دست مرا کشیدند بردند توی اطاق . من دیدم درب آن اطاق بسته شد سه پنجره داشت سه دستگیره داشت ، این اطاق شب .

سؤال : بعد چشمتان را باز کردند؟

خانم هما روحی : توی اطاق چشم را باز کردند، بعد شب هم برایمان يك شام آوردند، يك پتو سرپازی هم آنجا بود، خوابیدم فکر می کردم حالا که اقدام این تو دیگر ندا میداد کی بتوانم بیرون بیایم بعد خانواده من هرچه مراجعه کردند گفتند اصلاً همچین کسی را نمی شناسیم ، ما ندیدیم و ما شگرفتیم بعد فردایش یک نفر آمد از من سوءالاتی کرد، بعداً " به شوهرم تلفن کردند که ببائید بپرید .

سؤال : چه ازت سوال کردند ؟

خانم هما روحی : راجح به افرادی که فرار کرده بودند می پرسیدند، که اینها کجا هستند؟ منم واقعا" نمی دانستم که اینها کجا هستند، همه را می گفتم نمی دانم. بعد مثلاً " يك چوری حرف میزدند مثل اینکه چون من قبلاً " توی امریکا کار کرده بودم در نمایندگی اقتصاد ایران توی واشنگتن ، آنها خیلی می کردند که من مثلاً " آن مدت ما مور سیا بودم و يك چند تا سوال که کردند که دیدند من به کلی بیگانه‌ام نسبت به این مسائل دیگر پای پی من نشدند .

سؤال : همهء سوءالها بیشتر راجح به افراد دیگر بود؟

خانم هما روحی : راجح به افراد دیگر بود راجح به خود من هم بود که ...

سؤال : چقدر طول کشید؟

خانم هما روحی : بودم آنجا توی آن بازداشتگاه همان ۲۴ ساعت طول کشید ولی این سوال و جواب با این آقا شیم ساعت بیشتر طول نکشید.

سؤال : ولی عجیب است که اینقدر زود گذاشتند بروید؟

خاشم هما روحی : عجیب اینست که بعداً هیچ جا منعکس نبود این بازداشت. یعنی هیچکس نمی دانست که اینها کی بودند که مرا گرفته بودند، و کی بودند که این سوءالها را کردند، و این سوءالها اصلاً از کجا آمده بود. چون آن کسی که سوءالها را می کرد خودش هم سرش را بسته بود صورتش را بسته بود من اصلاً نشناختم، بعد هم که آزاد کردند هیچ وثیقه‌ای یا چیزی نخواستند، فقط به شوهرم گفتند تو بنویس اینجا که متعهد بشوی که موقوفات ما خواستیم این خاشم را تو بیایی به ما تحویل بدهی .

سؤال : اینها می دانستند سمت ترا؟

خاشم هما روحی : همه چیز را می دانستند راجع به من .

سؤال : خوب آنوقت بعد چه شد؟

خاشم هما روحی : بعداً دیگر من شروع کردم که اقدام کنم به اینکه همان اول بپاییم از ملکت بیرون . هرچا شروع کردم، گفتند تو ممنوع الخروجی. بعد دیگر دنبال همین ممنوع الخروجی و پاکسازی و همین جور پرونده سازی شد تا پرونده خیلی بزرگی تشکیل شد برای من . هرچه اوراق هرچا بود، یا سخنرانی چایی کرده بودم، مثلاً مقاماتی که داشتم، کارهایی که کرده بودم، همه را جمع کرده بودند در یک پرونده خیلی بزرگی. چند دفعه این دادگاهها تشکیل شد و بعد منحل شد. هر دادگاهی که منحل شد دوباره پرونده رفت به یک دادگاه دیگر و دوباره آن محل شد و رفت جای دیگر. در جمع همین دهساله من همش توی این پروکراسی از ایسور به آثور رانده شدم. از کاری که پاکسازی مرا کرده بودند یکدفعه تقاضای تجدید نظر کردم ولی رد شد. دوباره به دیوان عدالت اداری شکایت کردم، یکدفعه دیوان عدالت اداری بفتح من رای داد، ولی باشک مرکزی آن حکم را اجراء نکرد. دوباره من از باشک مرکزی شکایت کردم به دیوان عدالت اداری. این دفعه دیگر دوباره محکوم گردیدم برای قطع حقوق بازداشتگی و افضال اهد از خدمات دولتی. آخر که در مجموع شاید در حدود ده و بیست دفعه من به دادگاههای مختلف رفتم که بیشترشان که دیگر این آخری، که همه مستقر شده بود، توی اوین بود و آنجا رفتم. آخرین حکمی هم که به من دادند، البته متن حکم را نگذاشتند من بخوانم، درحقیقت اتهامشان همین مثل دیپیرکل سازمان زشان بود، یا نمی دانم رئیس کمیسیون مقام زن بودن یا رفتن به سفرهای زیاد، نمی دانم توی دفتر فریده دیبا بودن، از این جور چیزها. اینها همه را ردیف کرده بودند و اینها اتهامات من شد. بعداً مرا محکوم کردند، یعنی حقوقهایی که همه را از دولت گرفته بودم، همه را، ۲۰ سال حقوقها را، پس گرفتند از من تا خاشام را آزاد کردند، اجازه دادند بفروشم، بعد پول آنها را دادم به آنها. بعد از دادگاه شوشند به نخست وزیر اجازه دادند که به من پاسپورت بدهند .

سؤال : آن اولین تظاهراتی که زشها کردند همان فروردین بود مثل اینکه هرصد چادر آن یاد است ؟

خاشم هما روحی : آن یاد است، ولی من شرفتم توی آن. ولی بعدش عکسهای آنها بزرگ کردند و تمام آن زشها را شناسایی کردند و خیلی پرایشان دردمر ایچاد شد.

سؤال : بعد از آن باز دوباره بود تظاهرات با شه؟

خانم هما روحی : شه. دیگر همان اوایل ائتلاف یکی دو تا تظاهرات کردند که خیلی سخت پاهایشان پرخورد کردند، یکدفعه دیگر توی خیابان راه افتادند، خانمها دیگر ریختند، و طرفداران رژیم نار و مارشان کردند، کتک زیادی زدند بهشان. آنها دیگر تمام شد، دیگر بهسورت آشکار همین نوع تظاهراتی نمی شد برای اینکه خیلی واقعا سختگیری زیاد بود.

سؤال : توی ادارات اینها هنوز بالاخره يك عده ای را که می شناسی کار می کنند؟

خانم هما روحی : از کسانی که می شناسم توی معلوح بالا شه، فقط معلوما مانده اند. يك عده ای فقط از کارمندان سطح پائین هستند، ولی سطح بالا الان هیچکس نیست، یا اگر هست با خیلی دردسر و ناراحتی هست، برای اینکه خیلی سختگیری نسبت به پوشش زنان می شود و رفتار زنان. یعنی نه تنها هر زنی، هر کارمندی، که صبح وارد دستگاه دولتی می خواهد بشود يك دور بازرسی پدنی می شود، بلکه يك دور هم بازرسی لباس صورت و مو این چیزها می شود. اگر کوچکترین تخلفی شده باشد بلافاصله پیروش می کنند، اخراج می کنند، خیلی هم راحت و آسان. خیلی زنها را پاکسازی کردند، پیروشان کردند همه را.

سؤال : فکر می کنید مردم اصراری دارند روی این موضوع یا دولت فقط کار دارد؟

خانم هما روحی : شه بیشتر دولت است. یعنی درحقیقت جلوه حکومت اسلامی را آنها بیشتر در ظاهر زنهای توی شهر می بینند. یعنی شما وقتی وارد يك شهر می شوید و می بینید تمام زنان سیاه پوش هستند و چادر بر سرشان احساس می کنید توی حکومت اسلامی وارد شدید که مقررات اسلامی را رعایت می کنند، والا چشمه های دیگر فضیله را نمی توانید بلافاصله دریابید، که مثلا "علل اسلامی این چیزها پیاده شده باشد، یا رفاه بیشتری برای مردم تاهمین شده، باشد. اینها محسوس نیست، ولی این پوشش زنان خیلی عامل تعیین کننده ای است و زنها راه مقاومت با این کار را خیلی خوب یاد گرفته اند یعنی در عین حال که رعایت پوشش اسلامی شان را می کنند در همان پوشش يك عادتیهایی دارند که نشان بدهند که استقلال دارند. مثلا" باید روسری برشان بکنند، این روسری را رنگی می کنند و بيك فرم خاصی می بندندش، یا روپوش اسلامی باید بپوشند، یا يك پارچه خیلی خوب و يك دوخت خیلی شیک می پوشند. مرچا دستشان برسد و بتوانند بيك چوراب نازک به پایشان می کنند، کمی توالت می کنند و اینها را این چوری نشان می دهند.

سؤال : دخترهای چواتر چه؟

خانم هما روحی : درمورد دخترهای چواتر خیلی چالپ است چون خیلی روشن و آشکار این کارها را می کنند، و پا شهامت و جرات. با اینکه خیلی هم بهشان سخت میگذرد، یعنی کافی است که ببینند توی مهمانی و پارتی، اگر پسر و دختری باهم باشند فوری می ریزند اغلب می برود همه را به کمیته.

همه‌شان زندان می‌روند یا شلاق می‌خورند. دخترها خودشان می‌دانند که نمی‌شود که بیک دختر و پسر باهم باشند ولی باوجود این دست پر نمی‌دارند، زنها می‌کنند این کارها را.

سؤال : الان زنها مثل اینکه زیاد شامی ندارند راجع به ورود به دانشگاه .

خانم هما روحی : در ورود به دانشگاه فاهرا " هیچ فرقی نیست. ولی چیزی که زنها را مانع کارشان می‌شود اینست که هر داوطلبی که توی امتحان کسکور قبول بشود بیک تحقیقات محلی راجع بهش می‌کنند. مثلاً می‌روند از همسایه یا از این و آن می‌پرسند که این خانواده چهطورند، مثلاً شاز چیه می‌روند، روزه شان را می‌گیرند، نمازشان را می‌خوانند، از این چیزها. اگر که جواب مثبت نباشد، آخرت راه نمی‌دهند و می‌گویند متعهد نیستی .

سؤال : خوب این خیلی ما را پیرون نگه‌میدارد؟

خانم هما روحی : خیلی دخترها را پیرون نگه‌میدارد یا تا چائی هم که دستشان رسیده و توانستند توی کلاسها هم زنها و مردها را جدا کرده‌اند. مدرسه‌ها را همه را جدا کردند. الان مدرسه مختلط اصلاً وجود ندارد. مدرسه دخترانه جداست، پسرانه جداست. در مدرسه دخترانه زنها تدریس می‌کنند و در مدرسه پسرانه مردها.

سؤال : وزارت هم می‌گویند سوا است، زنها توی بیک اطاق می‌نشینند مردها بیک اطاق؟

خانم هما روحی : بله، بعضی جاها که دیگر مجبور باشند که بشود جداشان بکنند ولی تا چائی که امکان دارد زن و مرد را از هم جدا نگه‌میدارند.

سؤال : فکر می‌کنید که این اتفاقاتی که افتاده توی این دهسال، این سخت‌گیریهائی که شده توی باصطلاح روحیه زنها در ارتباط با نقش خودشان، هدفهائی که دارند اثر گذاشته است ؟

خانم روحی : اینها بیک مسائلی است که نمی‌شود بطور کلی راجع بههمه بیکچیز قضاوت کرد. زنها گروههای مختلفی هستند. گروه زندهای روشنفکر یا فعال، یا آشهائی که توی بازار کار بودند و اینها خیلی صدمه خوردند. آنها بیک جور دیگر فکر می‌کنند. گروه زندهای مسلمان و متعصب و اینها آنها بیک جور دیگر فکر می‌کنند. اینکه نمی‌شود بیک حرف کلی راجع بههمه شان زد، ولی آن چیزی را که می‌شود گفت اینکه زنها خیلی خوب مقاومت می‌کنند.

سؤال : اگر قرار بود بیک کسی مثل من که الان ده، پانزده سال ایران نبوده برگردد، چه تفاوتیهائی را می‌دید؟

خانم هما روحی : الان که اگر وارد تهران بشوید بیکی از اولین تفاوتیهائی که می‌بینی این است که تو

هیچ جایی را نمی توانی پیدا بکنی . مثل اگر پتو بگویند برو خیابان ، نمی دایم " یک اسم جدید " ، اصدا" نمی توانی پیداایش بکنی ، چون همه اسمهای خیابانها را تغییر داده اند. دیگر آن اسمهای آشنا نیست . تو باید اصدا" یک نقشه تازه ای داشته باشی که بتوانی راه خودت را پیدا بکنی. بعدا" در دیوار خیابانهاست که خیلی جلب نظرت را می کند، چون اینقدر روی همه دیوارها، هرچا دیواری چا داشته، شعار نوشته شده، شعارها، عکسهای هست ، این است قیافه خراب شهرهای ایران و فقر و این چیزها. وضعیت ادارات دولتی هم خیلی فرق کرده، یعنی اینک شما چا نمی آورید آن ادارات را. همه قیافه هایشان یک چور دیگر است . کارمندان دیگر اصدا" یک چیزهای دیگر هستند، حتما" بدون از آن آدهایی که تو می شناسی اصدا" هیچکدامشان نیستند سر کار. توی همان سازمانی که ۲۰ سال من پرایش خدمت کردم، وقتی من بروم، هیچکس مرا نمی شناسد.

سؤال : همه عوض شدند؟

خانم هما روحی : همه عوض شدند. از مدتی بالا همه یک مشت جوان هستند، یک چیزی هم که غیر عادی است این است که دیگر آن سلسله مراتب قبلی که تو باید مثلاً اینقدر سال کار کنی که بشوی رئیس اداره و اینقدر سال کار کنی که بشوی معاون و اینقدر سال اصدا" اینها همه از بین رفته. یعنی تاگهان یک جوان ۲۵ ساله ای میآید می شود رئیس یک سازمان خیلی بزرگی و چون این ضوابط نیست خوب پراحتی مشاغل خیلی بالا را آدمهای کم صلاحیت گرفتند در نتیجه خوب خیلی کارها بهم ریخته و آشسته شد.

سؤال : برخورد مردم باهم چه تغییر کرد؟

خانم هما روحی : مردم آقدر فشار زیاد اقتصادی روی دوشان هست ، که واقعا" سردرگم و بیچاره شدند. با این گرانای وحشت آور و این بیکاری و این بی ثباتی که پراحتی آدم را از یک اداره می اندازد بیرون ، از کارش می اندازد بیرون ، این کارخانه تعطیل می شود بیرونش می کنند . سختی زیاد است . یکی از این تاکتیک از جهت آلودگی فوق العاده هوای تهران یعنی تهران الان جمعیتش سه برابر قبل از انقلاب پیدا کرده و امکانات نیست وسیله رفت و آمد راحت نیست و آن هوای آقدر آلوده روی اعصاب همه آدمها اثر گذاشته یعنی هرکه تو باهانش حرف میزنی یک آدم عصبی از چا در رفته یا نا امید و دیپرس (Depress) است . خیلی وضعیت روحی مردم بد است، دیگر خیلی قدرت شخصیت می خواست که آدم در آن فضا با آتیمه فشار بتواند خودش را توی سطح معتدل عصبی مثلاً شگه بدارد.

سؤال : فکر می کنی که این همه آدم آمدند، میلیونها آمدند تنگناهرات راه انداختند و خودشان را به خطر انداختند اینها حالا بعد از این سالها الان چه فکر می کنند؟

خانم هما روحی : الان خیلی ها پشیمانند، ولی هنوز هم رژیم وقتی که لازم باشد که تنگناهراتی را ترتیب بدهد باز اینقدر جمعیت میآید که آدم تعجب می کند. ولی حالا نوع مشارکتشان فرق کرده. چون قبل از انقلاب یا در شروع انقلاب مردم خودشان بودند که می آمدند ، ولی الان وقتی که تنگناهراتی هست می آوردهشان ، یعنی تمام این سازمانها و نهادها، کارمندان اینها که در اختیار رژیم هستند اینها را می آورند

که نشان بدهند که هنوز چقدر جمعیت پشتشان هست .

سؤال : خوب حالا که آمدید بیرون چه فکر می کنی ؟

خاتم هما روحی : بیرون آمدن من چون واقعا خیلی اشتعالش را کشیده بودم و مخصوصا " دوری از بچه هایم برایم خیلی مشکل بود، خیلی ذوق زده بودم. اول حتی تا آخرین لحظه که هواپیما از زمین بلند شد من باور نمی کردم که مرا آزاد کردند بتوانم بروم، یعنی منتظر بودم هر لحظه دوباره بیک مشکل تازه ای پیش بیاید. خوب الان خیلی خوشحالم که آمدم ولی در عین حال واقعا " از غم آن مملکت ، از یاد آن مملکت فارغ نیستم. من اینجا هم که هستم دلم می خواهد بیک کاری برای آن مملکت بکنم کاری برای زنها بکنم که تمام عمرم تقریبا " توی این راه گذشت .

سؤال : اگر وضع عوض شود فکر می کنید که برمی گردید؟

خاتم هما روحی : من فکر می کنم حتی از وضع عوض نشود دلم می خواهد فرصتی باشد بروم و برگردم. چون من خیلی پیروم برای اینکه بکلی پیروم این ریشه ها را که خیلی عمیق اند. من واقعا " شاید اگر می خواستم می توانستم بصورت غیر قانونی خارج بشوم یا فرار بکنم، که اینها امکانش هم بود. ولی علاقمند بودم که کارهایی همه قانونی باشد، برای اینکه راه را بسته باشم به آن فرم که دیگر اصلا " هیچوقت برایم میسر نباشد برگردم . چون آب و خاک ایران همه چیزش را دوست دارم زمینش را، کوهش را، مردمش را همه را دوست دارم نمی خواهم همیشه پیروم از مملکت .

سؤال : یعنی فکر می کنی بالاخره برمی گردی ؟

خاتم هما روحی : بهتر حال اگر ما قدم برداریم برای ویژگیت هر می گردم .